

دوباره نگاه کن!

انسیه موسویان



نام کتاب: غصه‌ها را ساده کن!
شاعر: جعفر ابراهیمی (شاهد)
تصویرگر: زهرا هاشمی پور
ناشر: مدرسه - مؤسسه فرهنگی برهان
نوبت چاپ: اول ۱۳۸۸
شمارگان: ۵۵۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۴۰ صفحه
بها: ۱۵۰۰ تومان

برای نقد هم که نباشد، به عنوان یک علاقه‌مند به شعر کودک، همیشه کتاب‌های تازه منتشر شده در حوزه شعر کودک و نوجوان را پیگیری می‌کنم و به محض این که در یک کتاب‌فروشی، چشمم به اسم یک شاعر تازه با مجموعه جدید می‌افتد، بی‌درنگ کتاب را می‌خرم و با ولع می‌خوانم؛ به ویژه اگر کتاب جدیدی از شاعران نام‌آشنا و معروف کودک و نوجوان باشد.

«غصه‌ها را ساده کن»، یکی از همین مجموعه شعرهاست که چندی پیش توجهم را جلب کرد. این کتاب، مجموعه شعری است از جعفر ابراهیمی (شاهد)، شاعر دیرآشنای کودک و نوجوان. کتاب را که تورق می‌کنیم - اگر خواننده جدی شعر کودک باشیم و با شعرهای ابراهیمی هم آشنا و مأنوس - دچار حیرت و تعجب می‌شویم؛ چرا که قرار نیست در این مجموعه به ظاهر جدید، شعرهای جدیدی از ابراهیمی بخوانیم. نگاهی به تاریخ نوشته شده در پایان اغلب شعرها، شاهدهی است بر این مدعا: تابستان ۱۳۸۰ - پاییز ۱۳۷۳ - زمستان ۱۳۷۵ - پاییز ۱۳۶۹ - بهار ۱۳۶۱ - تابستان ۱۳۷۰ - بهار ۱۳۷۷ - زمستان ۱۳۷۵ و...

یادم می‌آید چند ماه پیش هم که دنبال کتاب‌های شعر جدید می‌گشتم، دو جلد کتاب با نام‌های «رازهایی در باد» و «تکه‌ای از دریا»، از دو شاعر آشنای کودک و نوجوان توجهم را جلب کرد و پس از خرید و خواندن آن‌ها، دچار افسردگی

شدم! چرا که این بار هم با گزیده‌ای از شعرهای چندین و چند سال پیش این دو شاعر مواجه شدم. با این توضیح که در روی جلد یا داخل کتاب، هیچ اشاره‌ای به این مسئله نشده و تنها نوشته شده بود: گزیده شعر برای نوجوانان. حال آن که تمام این شعرها را بارها و بارها در سایر مجموعه‌های این شاعران خوانده بودم و در بیخ از یک شعر جدید!

مبنا چیست؟

در کتاب‌هایی که تحت عنوان گزیده شعر برای نوجوانان چاپ و منتشر می‌شوند، معمولاً مبنا و ملاک مشخصی برای این گزیده کردن اشعار وجود دارد. گاهی هماهنگی و وحدت موضوعی، ملاک این گردآوری است. مثلاً گزیده شعرهای مذهبی. گزیده شعرهایی درباره طبیعت و یا گاهی اشعاری که درباره شخصیت‌های مذهبی یا تاریخی و... سروده می‌شوند، در یک مجموعه گرد می‌آیند؛ مثل گزیده شعر درباره ائمه یا امام خمینی (ره) و... و یا مادر و... گاهی نیز بدون توجه به هر یک از این مسائل، شاعر مجموعه‌ای از بهترین سروده‌های خود را در قالب‌ها و موضوع‌های مختلف، گردآوری می‌کند. در کتاب «غصه‌ها را ساده کن»، هر چه گشتم و فکر کردم، هیچ‌یک از این ملاک‌ها و معیارها را نیافتم و بالاخره نفهمیدم منظور و مقصود شاعر از چپش این شعر در کنار هم و در یک مجموعه، چه بوده است.

آیا هدفی جز رسیدن تعداد اشعار به حد نصاب یک کتاب شدن، مد نظر بوده؟ اگر جز این است، به راستی آوردن شعر «خدا خیلی زیباست» (صفحه ۱۲) که مربوط به ۱۹ سال پیش است (۱۳۶۹) و یا شعر «دیو حسد» که قدمت آن به ۲۷ سال پیش می‌رسد (۱۳۶۱)، چه جایگاه و لزومی دارد؟

و اما شعرها

همان‌گونه که اشاره شد، شعرهای این مجموعه، هیچ مبنا و وجه اشتراک بارز و مشخصی برای کنار هم آمدن در یک مجموعه ندارند. شعرهایی بسیار ضعیف، در کنار سروده‌هایی خوب و قابل قبول آمده‌اند و به لحاظ موضوعی هم شعرهایی مذهبی، اجتماعی، آموزشی و... در کنار هم هستند. همین کم‌دقتی و سهل‌انگاری شاعر در انتخاب و چینش شعرها در این مجموعه، سبب شده است که ابیات خوب و قابل قبول و سروده‌های محکم و ارزشمند، در لابه‌لای شعرهای ضعیف و کم‌قوت محو شوند و اصلاً به چشم مخاطب نیایند. به عنوان مثال، شعر «سفره گلدار» یکی از شعرهای خوب مجموعه است که به این سرنوشت دچار شده. در این شعر، به تشبیهات ساده و ملموس برمی‌خوریم که شاعر در قالب تصاویری خیال‌انگیز از «شب» ارائه می‌کند؛ مثل تشبیه آسمان به سفره‌ای گلدار و ماه به کاسه شیر:

سفره‌اش امشب هم
پُر گل است و زیباست
مثل یک کاسه شیر
ماه در آن پیدا است

کاش من می‌رفتم
بر سر سفره شب
کاسه شیرش را
می‌گرفتم بر لب
(سفره گلدار، ص ۳۲)

هم‌چنین شعر «دیوان شعرها»، از جمله سروده‌های خوب این مجموعه است که زبانی روان و صمیمی و تصاویری زیبا دارد:

شعری نشان بده
زیباتر از درخت
موزون و دلنواز
شیواتر از درخت!

آیا کدام شعر
زیباتر از گل است؟
شعری روان‌تر از
آواز بلبل است

شعرهای

این مجموعه،

هیچ مبنا و وجه

اشتراک بارز و

مشخصی برای

کنار هم آمدن

در یک مجموعه

ندارند. شعرهایی

بسیار ضعیف،

در کنار سروده

هایی خوب و قابل

قبول آمده‌اند و به

لحاظ موضوعی هم

شعرهایی مذهبی،

اجتماعی، آموزشی

و... در کنار هم

هستند

...
حتی کلاغ هم
یک شعر محکم است
با آن که شعر او
درباره غم است...
(دیوان شعرها، ص ۳۰)

متأسفانه این ابیات زیبا، در کنار شعرهایی که گاه به نظم و شعار بیشتر شباهت دارند، محو و کمرنگ هستند و آن‌طور که باید دیده نمی‌شوند.

حرف‌های نه‌چندان تازه

شاید ۱۵-۱۰ سال پیش، اگر چنین ابیاتی را می‌خواندیم، خیلی ذوق‌زده می‌شدیم و لذت می‌بردیم و چه بسا که در دفتر خاطرات مان هم یادداشت می‌کردیم:

زندگی را می‌توان
مثل گل، پُر خنده کرد
یک گل پژمرده را
با سلامی زنده کرد!

می‌توان با دوستی
غصه‌ها را ساده کرد
با کمی لیخند و نان
شام را آماده کرد...

می‌توان شعری سرود
و خدا را یاد کرد
با گل یاد خدا
قلب‌ها را شاد کرد!

(با کمی لیخند و نان، ص ۶)

اما امروز دیگر این‌گونه شعرها، از فرط تکرار به شعار و کلیشه تبدیل شده‌اند. تاریخ سرودن شعر هم سال ۱۳۷۳، یعنی ۱۵ سال پیش است. شعارزدگی و کلیشه‌گویی از جمله مشکلاتی است که در بسیاری از سروده‌های این کتاب با آن مواجه هستیم؛ از جمله حرف‌های شاعر و نوع بیان و نگاهش در این شعر:

چرا نمی‌فهمیم
غمِ پرستو را؟
چرا نمی‌دانیم
غمِ دلِ او را؟

چرا نمی‌دانیم
کلاغ، غم دارد!
محبت ما را
همیشه کم دارد!

چرا کسی اصلاً
به فکر گل‌ها نیست؟
چرا به چشم ما
پرنده زیبا نیست؟

(کلاغ غمگین است، ص ۹)

این مشکل در شعر «آن مرد در برف» که شعری با موضوع اجتماعی است نیز مشاهده می‌شود. شعر مذکور که سوژه‌های تکراری و نخ‌نما دارد، شعری است روایی که در آن شاعر با نگاهی کهنه و از همان دریچه چشم دیگران (که بارها و بارها چنین سوژه‌های را به همین شکل سروده‌اند)، به روایت می‌پردازد. نمی‌دانم تا به حال چند شعر درباره پیرمرد فقیر یا گدایی که در سرما در کوچه تنها مانده و قهرمان نوجوان شعر به فکر اوست یا به او کمک می‌کند، خوانده‌ام؟! به هر تقدیر، این شعر با پایانی متفاوت، اما نه‌چندان مناسب، خاتمه می‌یابد:

...

رخت گرمی به تن کردم آن‌گاه
با پتویی به کوچه دویدم
این طرف، آن طرف، هر چه گشتم
هیچ‌کس را در آن‌جا ندیدم!

□

با خودم گفتم: «آن مرد، پس کو؟
توی این برف و سرما کجا رفت؟
یعنی او آب شد، بر زمین رفت؟»

یا کلاغی شد و بر هوا رفت؟!»
(آن مرد در برف، ص ۲۷)

وعظ به جای شعر

هیچ‌کس در نقش تربیتی شعر برای کودکان و نوجوانان و اهمیت آن شک ندارد، اما گمان نمی‌کنم حتی در خارج از زبان شعر و در حالت معمول هم. هیچ‌گاه برای آموزش یک بحث دینی یا اخلاقی و نکوهش یک صفت مذموم، این‌قدر واضح و مستقیم، کودک و نوجوان را موعظه کنیم و پند دهیم:

بیرون کن از خود

دیو حسد را

بیرون بینداز

این حس بد را

همواره بسپار

در ذهن و یادت

بسیار زشت است

حس حسادت!

□

هر کس حسود است

در رنج و درد است

چشم و دل او

تاریک و سرد است!

(دیو حسد، ص ۱۴)

در حقیقت، آن‌چه اهمیت شعر را در آموزش مباحث دینی و نقش آن در مسائل تربیتی بیشتر می‌کند، بیان «شاعرانه» و «غیر مستقیم» این مسائل است؛ وگرنه چه نیازی است به وزن و قافیه جور کردن برای پند دادن و موعظه کردن به این شکل؟! نکته‌ای که شاعر در شعر فوق، کاملاً آن را به فراموشی سپرده و از بیان کاملاً مستقیم و شعاری، برای آموزش و تربیت سود جسته است!

دوباره نگاه کن!

اگر من به جای شاعر «غصه‌ها را ساده کن» بودم، قبل از چاپ و انتشار شعرهای این کتاب (حالا به هر دلیلی که آن‌ها را کنار هم گرد آورده بودم)، یک بار دیگر به شعرها نگاه می‌کردم و خودم نقش ویراستارِ صوری و محتوایی شعرها را به عهده می‌گرفتم. بر اساس تاریخ‌هایی که در پایان شعرهای این کتاب آمده، قدیمی‌ترین شعر مربوط به سال ۱۳۶۱ است؛ یعنی ۲۷ سال پیش. این یعنی تقریباً حدود ۳۰ سال است که جعفر ابراهیمی، برای کودکان و نوجوانان شعر می‌سراید. در طول این ۳۰ سال، حتماً نسبت به ذائقه مخاطب، علائق و خواسته‌هایش آگاهی و شناخت کاملی کسب کرده. زبان و لحن مناسب برای آن‌ها را شناخته است و خلاصه می‌داند که باید چه بگوید و چگونه بگوید که

در حقیقت،

آن‌چه اهمیت

شعر را در آموزش

مباحث دینی و

نقش آن در مسائل

تربیتی بیشتر

می‌کند، بیان

«شاعرانه» و «غیر

مستقیم» این مسائل

است؛ وگرنه چه

نیازی است به وزن

و قافیه جور کردن

برای پند دادن و

موعظه کردن به این

شکل؟! نکته‌ای که

شاعر کاملاً آن را به

فراموشی سپرده و

از بیان کاملاً

مستقیم و شعاری،

برای آموزش و

تربیت سود جسته

است!

بهتر بود شاعر

قبل از این که

سروده‌های چندین

و چند ساله خود

را بار دیگر به چاپ

بسپارد، با اندکی

تأمل و وسواس،

تغییراتی در آن‌ها

ایجاد می‌کرد تا

حداقل با

مجموعه‌ای

یکدست و

قابل قبول

روبه‌رو بودیم

مخاطب آن را دریابد و لذت ببرد. با این وصف و با توجه به این که می‌گویند شاعر خودش اولین منتقد کار خودش است، بهتر بود شاعر قبل از این که سروده‌های چندین و چند ساله خود را بار دیگر به چاپ بسپارد، با اندکی تأمل و وسواس، تغییراتی در آن‌ها ایجاد می‌کرد تا حداقل با مجموعه‌ای یکدست و قابل قبول روبه‌رو بودیم. بسیاری از اشکالات و ضعف‌های زبانی شعرها به راحتی و سادگی قابل برطرف شدن هستند که به نمونه‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

حشو و زیاده‌گویی:

برخی شعرها دچار زیاده‌گویی و تکرار هستند و بعضی ابیات را می‌توان به راحتی حذف کرد، بی‌آن که لطمه‌ای به کل شعر وارد آید:

بیا که چشم‌های ما

بهار انتظار ماست

بیا که جای پای تو

بهار ما، بهار ماست

(در انتظار فردا، ص ۲۰)

شب که آمد، هوا سردتر شد

آن گدا باز در کوچه‌مان بود

برف‌ها، دانه دانه رسیدند

برف، یک هدیه از آسمان بود!

(آن مرد در برف، ص ۲۴)

در آسمان شهر

چرا کبوتر نیست؟

چرا هوا سنگین

چرا سبک‌تر نیست؟

(کلاغ غمگین است، ص ۹)

ضعف‌های زبانی:

در بسیاری از ابیات، ضعف‌های زبانی مشاهده می‌شود که سبب سُستی کل شعر شده است. این ضعف‌ها نیز با کمی دقت و بازبینی قابل برطرف شدن بودند:

با محبت می‌توان

کلبه را چون کاخ کرد

با محبت می‌توان

سنگ را سوراخ کرد!

(با کمی لیخند و نان، ص ۶)

شاید این نکته، سلیقه‌ای به نظر برسد، اما در این‌جا ظاهراً منظور شاعر آن است که با محبت می‌توان حتی در سنگ سخت هم اثر گذاشت و نفوذ کرد. اما به عقیده من، واژه «سوراخ»، واژه مناسب و خوبی برای بیان این منظور نیست و گویا فقط برای قافیه شدن با «کاخ» به کار رفته است.

چرا خیابان‌ها

بدون پروانه است؟

پیاده‌روهامان

بدون گلخانه است؟

(کلاغ غمگین، ص ۹)

می‌دانیم که «گلخانه» معمولاً در فضای داخلی خانه‌ها و ساختمان‌ها به کار می‌رود و استفاده از آن برای «پیاده‌روها» چندان مناسب به نظر نمی‌رسد. ظاهراً این‌جا هم تنگنای قافیه، شاعر را ناگزیر به انتخاب این کلمه کرده است به جای باغچه!

بلبل به روی گل

دارد هزار شعر

بر بال و بر پَرش

هست آشکار شعر

(دیوان شعرها، ص ۳۰)

زبان بند فوق، به سبب جابه‌جایی ارکان جمله روان و صمیمی نیست و در مقایسه با سایر ابیات شعر، مناسب به نظر نمی‌رسد و مخاطب را در خواندن شعر با دست‌انداز و مشکل مواجه می‌کند.

ماه چون ماهی نقره‌ای‌رنگ

می‌شود در سیاهی نمایان

می‌شود از پس موج ابری

گاه پیدا و گاهی نمایان

(چه زیبایی ای شب، ص ۳۶)

به مصراع پایانی این بند دقت کنید: گاه پیدا و گاهی نمایان!

«پیدا» و «نمایان» هر دو یک معنی دارند: یعنی آشکار. حال آن‌که ظاهراً شاعر آن دو را در معنای متضاد به کار برده است؛ منظور شاعر این است که ماه از پشت ابر گاهی پیدا می‌شود و گاهی پنهان!

او پس از نماز، صبح زود

دل به کار خانه می‌دهد

خنده‌های گرم و ساده‌اش

بوی مادرانه می‌دهد!

(مادر من در نماز، ص ۳۹)

ترکیب «بوی مادرانه» هم از آن ترکیب‌هاست! پسوند «انه» پسوندی است که با اضافه کردن آن به اسم، قید حالت ساخته می‌شود و قید معمولاً برای توصیف فعل به کار می‌رود. ترکیب «بوی مادرانه» یک ترکیب اضافی (مضاف و مضاف‌الیه) است که باید از اضافه کردن دو اسم به یکدیگر ساخته شود، نه یک اسم و یک قید! امان از تنگنای وزن و قافیه!

ترکیب «بوی مادرانه» مثل این است که به عنوان مثال بگوییم:

«این کار او بوی دوستانه می‌دهد».

به جای این که بگوییم: «بوی دوستی می‌دهد».